

سال بیست و پنجم

شماره پنجم ۶ مهر ماه ۱۳۳۰ شمسی

شماره ۵

اگرچه از معانی

تأسیس بهمن ماه ۱۳۹۸

(مؤسس: مرحوم وحید دستگردی)

(مدیر و نگارنده: وحیدزاده - نسیم دستگردی)

بقلم: آقای دکتر میمندی نژاد

در زمینه کشف حقیقت

در قرن پنجم هجری نابغه‌ای در فلسفه بوجود آمد، این شخص خیام بود که امروز ارزش بین‌المللی داشته و رباعیاتش ورد زبانهاست، با کمال تأسف حربه تکفیر علیه او بکار افتاده و گروهی ندانسته و نفهمیده در باره او قضاوت کرده‌اند.

در سال ۱۳۲۵ تحت عنوان (زندگانی خیام) تئاتری در شش پرده تنظیم و طبع کرده‌ام این اثر در رادیوی تهران نیز دو مرتبه اجرا گردید، سناریوی فیلم آن نیز تهیه و بزبان انگلیسی ترجمه شده است.

اینک که فرصتی پیش آمده و میخواهم در اطراف موضوع مهم خلقت بحثی نمایم مآمل نخواهد داشت مقدماً باختصار یادی از آن نابغه ایرانی بنمایم.

۱- خیام یکتا شناس بود و در یکی از رباعیاتش با پروردگار چنین راز و نیاز میکند:

گر گوهر طاعتت نسفتم هرگز
کرد گنه از چهره نرفتم هرگز

با این همه نوید نیم از کرمت زانرو که یکی را دو نکتم هرگز
 پا داش نیکی و بدیرا خداوند میدهد و چون خداوند رحمن و رحیم و بخشنده مهربان
 است ، بنده گناهکار را در صورتیکه بسوی او برود و طلب عفو کند میبخشاید ؛
 بندگان خدا را چه حد که حربه تکفیر بردارند و بنده دیگر خدا را آزار دهند
 بخصوص اگر مانند خیام بصراحت اعتراف کنند :

من بنده عاصم رضای تو کجاست در کنج دلم نور و صفای تو کجاست
 ما را تو بهشت اگر بطاعت بخشی این بیع بود لطف و عطای تو کجاست
 واعظی چنین تعریف کرده است : (مستی بود مزاحم ، مردم از دستش بستوه بودند ،
 اطرافیان شبها خواب راحت نداشتند ، شکمها سفره کرده و سرودستها شکسته
 بود. شرارت را به منتها حد رسانده و هیچکس از اودل خوشی نداشت .. برف شدیدی
 آمده هوا بغایت سرد بود، واعظ با کمی فاصله از کوچه عبور میکرد و با آن مست خراب
 رو بر گردید ، وقتی که فهمید واعظ است مستیش گل کرد و خواست در وسط کوچه ، در
 میان برفها برایش روضه بخواند . واعظ متعذر میشود باینکه منبری نیست تا برایش
 وعظ کند ، مست اظهار میدارد : مانعی نیست ! روی زمین چمباتمه زده میگوید : این
 هم منبر ، زود باش ! واعظ که خود را گرفتار می بیند بر جان خود ترسیده بر پشت او
 جلوس میکند و برای خلاصی از شر آن مست خراباتی وعظ میکند ، با کمال تعجب
 متوجه میشود آن مست گریه فراوانی کرده استغفار مینماید ، پس از خاتمه یافتن وعظ
 هر چه پول در جیبهایش داشته است باو میدهد .

واعظ خوشحال بخانه میرود و از اینکه از شر آن مست خلاصی یافته و آسیبی
 ندیده است مسرور میگردد. روز بعد میشنود آن شربر از دنیا رفته است ، تمام مردم
 خوشحال میشوند ، آن واعظ هم ... ولی همانشب خواب می بیند و در خواب متوجه
 میشود آن مستی که همه از دستش بستوه بوده اند خوش و خرم و از کرم و لطف پروردگار
 برخوردار و بخشیده شده است نتیجه ای که از اینداستان میخوام بگیرم اینستکه :

در برابر عدل خداوند تمام افراد یکسان و هر کسی حساب و کتابی مخصوص بخود دارد و هیچکس حق مداخله در آنچه رسیدگیش مربوط به باری تعالی است ندارد.

۲- خیام بسر نوشت معتقد بوده و در این باره صریحا از روز ازل در رباعی

زیر بحث مینماید :

تاکی ز چراغ و مسجد و دود و کنشت تاکی ز زیان دوزخ و سود بهشت
رو بر سر لوح بین که استاد قلم اندر ازل آنچه بودنی بود نوشت

۳- ایندانشمند جسم را خاکی دانسته و خاک شدن آنرا در رباعیاتی بس زیبا

که نمونه‌ای از آنها ذیلا نقل میشود بخاطرها آورده است. ضمنا بخود خواهان و خود پسندان درس بزرگی داده است.

هر سبزه که در کنار جوئی رسته است گوئی ز لب فرشته خوئی رسته است

پا بر سر هر سبزه بخواری ننهی کان سبزه ز خاک ما هر وئی رسته است

در هر دشتی که لاله زاری بوده است آن لاله ز خون شهر یاری بوده است

هر شاخ بنفشه کز زمین میروید خالیست که بر رخ نگاری بوده است

این کوزه چو من عاشق رازی بوده است و ندر طلب روی نگاری بوده است

این دسته که بر گردن او می بینی دستی است که در گردن یاری بوده است

۴- این فیلسوف بزرگ روح و جسم را از یکدیگر تفکیک نموده و برای هر یک

حسابی بشرح زیر باز میکند :

دریاب که از روح جدا خواهی رفت در پاره اسرار فنا خواهی رفت

می نوش ندانی ز کجا آمده‌ای خوش باش ندانی که کجا خواهی رفت

۵- او جسم خاکی را در ایجاد اجسام دیگر دخیل میدانند و در رباعیات متعدد

بآن صریحا اشاره میکنند که یکی از آنها چنین است :

در کار که کوزه گری کردم رای در پایه چرخ دیدم استاد پی‌ای

میکرد دلبر کوزه را دسته‌وسر از کله پادشاه و از پای گدای

در این رباعی بتفرعنهای مغزهای بوك و خود پسندی‌های افراد خود خواه نیز درس عبرتی میدهد و از شاه و گدا بريك پایه باد میکند و برای تنبه آنها میگوید بر مرکب مراد سوارند تا زبانهای لطیفی بکار میبرد که از آن جمله دورباعتی زیر قابل توجه میباشد:

پیش از من و تولیل نهاری بوده است کردند فلک نیز بکاری بوده است
زنهار قدم بخاک آهسته نهی کان مردمک چشم نگاری بوده است

لب بر لب کوزه بردم از غایت آرز تاز و طلبم واسطه عمر دراز
لب بر لب من نهاد و میگفت بر از عمری چوتو بوده ام دمی با من ساز

۶ - مافات مضی و ما سیاءتیک فاین قسم فاغتنم الفرصت بین العدمین

زبان حال خیام بوده و در رباعیات متعدد آنرا ظاهر ساخته است که برای نمونه سه رباعی ذیلا نقل میشود:

چون آب به جویبار و چون باد بدشت روز دگر از نوبت عمرم بگذشت
هرگز غم دو روز مرا یاد نکشت روزیکه نیامده است و روزیکه گذشت

امروز ترا دسترس فردا نیست و اندیشه فردات بجز سودا نیست
ضایع مکن ایندم از دلت شیدا نیست کین باقی عمر را بهما پیدا نیست

ای دوست بیا تا غم فردا نخوریم این یکدم عمر را غنیمت شهریم
فردا که از این دیر کهن در گذریم با هفت هزار سالگان همسفریم

۷ - خیام اجل را در برابر خود مجسم پنداشته و از آن بکرات یاد نموده است این یاد آوری برای بیخبران درس بزرگی است که نمونه‌ای از آن ذیل نقل میشود:

از دفتر عمر پاک میباید شد در دست اجل هلاک میباید شد

ایساقی خوش لقا و خوش خوش ما را آبی در دره که خاک میباید شد

۸ - از اغلب رباعیات خیام چنین مستفاد میشود که این فیلسوف بزرگ برای کشف

حقیقت و برای آگاهی بر رموز خلقت بسیار مطالعه نموده و چون افکارش به نتیجه

نرسیده است عجز خود را بترتیب زیر در قالب رباعیات نثر ظاهر ساخته است:

اسرار ازل را نه تودانی و نه من
 هست از پس پرده گفتگوی من و تو
 این حل معما نه تو خوانی و نه من
 چون پرده برافتد نه تو هسانی و نه من

روزیکه در او آمدن و رفتن ماست
 کس می نزند دمی در این معنی راست
 او را نه بدایت نه نهایت پیداست
 کین آمدن از کجا و رفتن بکجا است

۹- خیام پس از بررسی مطالعات محققین چون متوجه میشود همگی آنها به نتیجه نرسیده اند تمامی را در یک کفه گذارده و بیک میزان راجع بآنان بشرح زیر قضاوت میکند:

آنانکه محیط فضل و آداب شدند
 ره زین شب تاریک نبردند برون
 از جمع کمال شمع اصحاب شدند
 گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند

کس مشکل اسرار ازل را نکشاد
 من می نگرم ز مبتدی تا استاد
 کس یکقدم از نهاد بیرون نهاد
 عجز است بدست هر که از مادر زاد

۱۰- خیام برای اینکه دوروزه عمر خود را سپری کند و بگذشته و آینده نیاندیشد و از ندانستن و درک نکردن حقیقت زجر و رنج نبرد مسکنی انتخاب نموده و در رباعیات متعدد بآن مسکن اشاره میکنند که برای نمونه یکی از آنها را ذیلا نقل مینمایم.

در پرده اسرار کسی را ره نیست
 جز در دل خاک هیچ منزلگه نیست
 عالم علو زین تعبیه جان هیچکس آگه نیست
 می خور که چنین فسانه‌ها کوتاه نیست

۱۱- خیام یکی از بزرگترین منجمین عصر خود بود و در ریاضیات کشفیاتی نموده است. با اینکه در آن زمان تصور نمی کردند کره زمین گرد است و بدور خود می چرخد او ضمن یک رباعی این حقیقت را در لفاف بیان میکند:

این چرخ فلک را که بر او گردانیم
 خورشید چراغ آن و عالم و فانوس
 فانوس خیال از او مثالی دانیم
 ما چون صوریم کاندر او حیرانیم

۱۲- با وجود تبحر یکه در ریاضیات و نجوم در عهد خود داشته است خیام چنانکه

قبلا اشاره شد بهجز خود در کشف اسرار صریحا اعتراف کرده است ، ضمنا متوجه گردیده که گروهی از دانایان بحقیقت رسیده اند و او بی بهره مانده است لذا برای تسکین دل خود ، برای جلوگیری از یأس و حرمان برای دو روزه عمر فکری کرده است که از این رباعی استنباط میشود :

در نکته زیر کان دانا نرسی	ایدل تو با سرار معما نرسی
کانجا که بهشت است رسی یا نرسی	اینجا بمی جام بهشتی میساز

تعداد رباعیات خیام ازك ولی معنی آن بسیار است ، بطوریکه راجع بهربك از آنها میتوان کتابی نگاشت .

شاه باید که چشم باز بود

بر بسد و نیک سر فراز بود	شاه باید که چشم بساز بود
تاز عالم برون بود کم و کاست	چشم او باز باشد از چپ و راست
دل و جانش بکج روی گرواست	هر که بیند که او نه راسترواست
کیش خود را از او پیردازد	همچو و تیر کجش بیند دازد
دهدش جایکه به پهلوی خویش	نه که همچون کمان کشد سوی خویش
کش نگردد ز دادخواه ستوه	باید او را دلی ز علم چو کوه
نسبت او کند به سنگدلی	داد خواهی اگر ز تنگدلی
وز جفـا گویش بلند آهنگ	نشود از حدیث او بی سنک
که چو آتش در او کند انری	ور جهد از زبان او شرری
و آتشرا به آن تلافی کن	گودرون را چو آب صافی کن
زان فتد روز حشر در تب و تاب	ور نریزد به آتش او آب